

سید اسد الله

خاطراتی از شهید سید اسد الله مدنی

علی اکبری مزدآبادی

سید اسدالله

خاطراتی از شهید سید اسدالله مدنی

علی اکبری مزداآبادی

بازبینی نهایی: محمدعلی صمدی

ناشر: یا زهرا (سلام الله علیها)

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

توبت چاپ: اول - مهر ۱۳۹۳

لیتوگرافی: سینا

چاپ: سپهر نوین

صحافی: مظفری

قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال

سرشناسه: اکبری مزداآبادی، علی، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور: سید اسدالله خاطراتی از شهید سید اسدالله
مدنی، علی اکبری مزداآبادی
مشخصات نشر: تهران: نشر یا زهرا (س)، ۱۳۹۳.
مشخصات ظاهری: ۲۱۶ص: مصور (رنگی)؛ ۱۴×۲۱×۵/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۷۴-۸۳-۶
وضعیت فهرست نویسی: فیا
عنوان دیگر: خاطراتی از شهید سید اسدالله مدنی
موضوع: مدنی، اسدالله، ۱۳۹۲ - ۱۳۶۰
موضوع: مجتهدان و علما -- سرگذشتنامه
موضوع: سرگذشتنامه - ایران - بازماندگان - خاطرات
رده بندی کنگره: ۱۳۹۳ الف ۳۷/م ۵۵/۵
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸
شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۷۶۳۷۵

فهرست

۷	 مقدمه
۱۱	 با شما عهد کردم
۱۵	 گزارش اول
۲۱	 از منبر پایین آمدم
۲۵	 حواله ۱۳ دینار
۲۷	 دین به من می گوید
۲۹	 عجب آقای پولداری!
۳۳	 بیلان صندوق تعاون
۳۵	 چرا دعا نمی کنی؟
۳۹	 امام حسین علیه السلام خیالم را راحت کرد
۴۱	 زن و بچه تان از شما سهم دارند
۴۳	 فردا نه، پس فردا حساب شان را برسید
۴۷	 دیشب به من چه گفتی؟
۴۹	 چرا ماشین سوار نمی شوم
۵۱	 خانه اش را سنگباران کنید
۵۳	 دعوت به تبریز
۵۵	 چند گزارش
۶۱	 نان حرام خورده ای که این طوری!
۶۷	 ورود به همدان و کنترل شهر
۷۵	 خودتان بروید بردارید
۷۷	 خدا! خودت شاهی!
۸۱	 اسدالله! تانک ها نباید برسند
۸۵	 جنس خوب مشتری زیاد دارد
۸۹	 پنجاه سال در ته چاه
۹۳	 اگر دنبال این چیزها بودم...
۹۷	 چرا لال شدی؟

- ۱۰۷ چطوری با ماشین از جلوی مردم رد شوم!
- ۱۱۳ من این آقا را از اول می‌شناسم
- ۱۱۷ بزن! نترس!
- ۱۱۹ من مدنی هستم!
- ۱۲۳ محاصرهٔ سوسنگرد
- ۱۲۵ به دل تان بد راه ندهید
- ۱۲۷ می‌خواهم تماشا بتان کنم
- ۱۳۱ حکم مشروب خوردن پدرم چیست؟
- ۱۳۳ بروید دنبال کار تان
- ۱۳۷ این جا صاحب ندارد
- ۱۳۹ حلالم نکند، شب خوابم نمی‌برد
- ۱۴۳ هوس چلو کباب کردم
- ۱۴۵ خوشا به حال تان
- ۱۴۷ نیامده‌ام یلو بخورم
- ۱۵۱ نظر من با آقایان فرق می‌کند
- ۱۵۵ قبل از آن‌ها، ما تحریم می‌کنیم
- ۱۶۱ جلسه‌ای با حضور دو طرف
- ۱۶۳ برو خوب فکر کن
- ۱۶۵ مراسم عقد شهید تجلایی
- ۱۶۷ این جا خانه من است
- ۱۷۳ به دنبال سخنرانی امام جمعه...
- ۱۷۷ حق ندارید درگیر شوید
- ۱۷۹ قابل پیش‌بینی بود
- ۱۸۵ خودم پای حکم اعدام را امضا می‌کنم
- ۱۸۷ من با مردم حرف می‌زنم
- ۱۸۹ روایت آخر
- ۲۱۲ وصیت‌نامه

نخستین بار سیمای آیت‌الله مدنی را در قاب تلویزیون دیدم که سخن می‌گفت و اشک می‌ریخت. جذبه معنویتش در درونم رخنه کرد و از خدا خواستم روزی‌ام کند بتوانم قدمی، هرچند کوچک، برای این عبد صالح‌اش بردارم... و خدا را شاکرم که این توفیق را پس از چند سال نصیب این حقیر نمود. نگاشتن از شخصیتی هم‌چون آیت‌الله مدنی که حضرت امام رحمته‌الله از ایشان این‌طور یاد می‌کند: «این چهره نورانی عمری را در تهذیب نفس و خدمت به اسلام و تربیت مسلمانان و مجاهده در راه حق علیه باطل گذراند و از چهره‌های کم نظیری بود که به حدّ وافر از علم و تقوی و و تعهد و زهد و خودسازی برخوردار بود»، برای هم‌چو منی بسیار ثقیل است و با قد و قواره بنده تناسبی ندارد، اما به حسب جاریه در روند کتاب، به گوشه‌ای از زندگی این بزرگوار می‌پردازم:

«سیداسدالله مدنی دهخوارقانی» فرزند میرعلی به شماره شناسنامه ۲۹۵ به سال ۱۲۹۳ شمسی (۱۳۲۳ قمری) در شهر دهخوارقان^۱ از توابع تبریز به دنیا آمد. چهار ساله بود که مادرش را از دست داد و در ۱۶ سالگی غم از دست دادن پدر را متحمل شد. تحصیل را از «مدرسه طالبیه» تبریز آغاز نمود و در ۱۷ سالگی، برای کسب علم، راهی دیار قم شد. «سیداسدالله» در جواب دوستانش که به او گفتند: «اوضاع زمانه مساعد طلبگی نیست.» [کنایه از این‌که منبر و روحانی، طالبی ندارد] گفت: «حداقل ملا و واعظ خودم که می‌شوم.» ایشان در قم از محضر اساتیدی هم‌چون «آیت‌الله حجت کمره‌ای» و «آیت‌الله خوانساری» و «امام خمینی» کسب فیض نمود و در سال ۱۳۲۱ برای تکمیل تحصیلات راهی «نجف اشرف» شد. در نجف

۱- در سال ۱۳۱۶ شمسی بنابه پیشنهاد فرهنگستان علوم، نام این شهر به «آذرشهر» تغییر یافت.

شاگرد برجسته «آیت‌الله سیدمحسن حکیم» بود، تا جایی که به دستور ایشان تدریس هم می‌کرد. «آیت‌الله سیدابوالقاسم خویی» و «آیت‌الله سیدعبدلهادی شیرازی» از دیگر اساتید ایشان می‌باشند. «سیداسدالله» به سال ۱۳۳۱ در میان استقبال مردم، به «آذرشهر» زادگاه خود بازگشت و در آن‌جا سخنرانی‌های پر شوری انجام داد. این بازگشت نقطه عطف زندگی مبارزاتی آیت‌الله مدنی به حساب می‌آید و از این مقطع به بعد، تبعیدهای ایشان به دلیل سخنرانی‌های ضد رژیم آغاز شد. دره مرادیگ، همدان، خرم‌آباد، ملایر، تهران، نورآباد ممسنی، گنبد کاووس، بندر کنگان، مهاباد شهرها و روستاهایی هستند که آیت‌الله مدنی از سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۵۷ به دلایل مختلف که عمده آن تبعید است، مدتی را اقامت در آن‌ها داشته است. البته همدان و اهالی آن بیشترین فیض را از حضور ایشان برده‌اند.

تبریز آخرین میعادگاه آن حضرت بود. سیداسدالله مدنی بعد از ۲۲ ماه حضور در تبریز، در ۲۰ شهریور ۱۳۶۰، در سن ۶۷ سالگی در کسوت امام‌جمعه و در قنوت نماز، به آرزوی دیرینه‌اش رسید و معشوق خویش را با جسمی درهم شکسته و روویی خونین ملاقات کرد.

کتابی که پیش‌رو دارید، خاطراتی است از برهه‌های مختلف زندگی آیت‌الله مدنی که هرچند بسیار جسته و گریخته می‌باشند، اما سعی بر این بوده بر روال زندگی مبارزاتی ایشان بسته شود؛ و از آن‌جایی که جمع‌آوری خاطرات بر اساس مصاحبه با افراد نبوده و استناد آن‌ها به منشوراتی است که از این شهید بزرگوار از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۹۰ چاپ و منتشر گردیده، لذا کاستی‌های کتاب را بر ما ببخشید. فرصت را معتم شمرده و به کسانی که نام‌شان در این کتاب به عنوان راوی قید شده است، پیشنهاد می‌کنیم، انتشارات یا زهرا علیها السلام به دلیل استقلال کاری، آمادگی دریافت و ضبط خاطرات این عزیزان را داشته و به هر صورت که تمایل دارند، منتشر می‌نماید. در انتها جا دارد از آقای «ناصر یاری»، مشوق اصلی و حامی ما در تمام

مراحل تولید کتاب، که متعهدانه و بدون هیچ چشمداشتی پی گیر کار بوده‌اند، کمال تشکر و قدردانی را داشته و دست ایشان را به نشانه احترام و دوستی می‌فشارم.

از جناب «محمدعلی صمدی» یار دیرین و همفکر و دوست عزیزم که ایشان نیز با تمام وجود (کما فی السابق)، در آماده‌سازی کتاب دریغ نکرده و حقیر را مساعدت نموده، تشکر می‌کنم و به احترام این دوست خوبم، قیام کرده و می‌ایستم.

امید دارم حضرت باری تعالی تمام ناخالصی من را به اخلاص حضرت مدنی رحمته الله ببخشد و این کتاب را برای من، فتح بابی در جهت فهم بیشتر از معانی و تعالیم اسلامی و الهی نماید؛ ان شاء الله

علی اکبری مزدآبادی

مهرماه ۱۳۹۳